

ببایم صرف نظر از این که کجا زندگی می کنیم خود را جزئی از طبقه کارگر ببینیم

امید زارعیان

امروزه وقتی از «طبقه کارگر» صحبت می شود، پای اتحادیه ها به میان کشیده می شود، و در این معادله، «طبقه» با اتحادیه یکسان فرض می شود. «طبقه» نه به مثابه «طبقه»، بلکه به مثابه «صنف» دیده می شود. این نوع نگرش به طبقه کارگر معمولاً و تا اندازه زیادی در کشورهایی که جنبش ضد کار مزدی به حاشیه رانده شده و جنبش اتحادیه ای تسلط یافته است، مانند کانادا و سوئد و... به صورت وسیعی کارگران را در خود فرو برده است. رفرمیسم راست درون جنبش کارگری از این فرصت سود جسته است و ادعا می کند که: "جهانی شدن باعث قطعه، قطعه شدن طبقه کارگر شده است، در نتیجه طبقه کارگر به بخش ها و واحدهای جداگانه تقسیم شده است. «طبقه» دیگر وجود ندارد!!! این واحدها و صنوف هاینده وجود دارند!!! و....." آنان بر همین پایه بعضاً رک و راست و برخی هم مانند فرقه های چپ ایرانی در لفافه و با استتار مدعی می شوند که باید به کمپین ها روی آورد و سازمان دادن این کمپین ها را جایگزین مبارزه طبقاتی ساخت.

یک مثال از این رفرمیسم و این نوع کمپین بازیها یا این نوع قرار دادن کمپین های رفرمیستی به جای مبارزه طبقاتی، حمایت اتحادیه ها علیه جنگ بود. تعداد زیادی از اتحادیه ها علیه جنگ نامه نوشتند، امضا جمع کردند، و یا در تظاهرات شرکت کردند. اما این اتحادیه ها برای توقف جنگ از این نوع کارها جلو تر نرفتند. اتحادیه ها ظرف بسیج قدرت کارگران علیه بورژوازی و علیه هیچ نوع سیاست سرمایه داری، حتی علیه جنگ و امثال اینها نیستند. اتحادیه های دهن قدرت طبقه کارگر است. اتحادیه حتی یک تهدید مؤثر علیه هیچ شکلی از توحش بورژوازی نیست و اگر در جایی وارد میدان می شود فقط به خاطر آن است که شر جنبش کارگری را از سر

بورژوازی کوتاه سازد. نمونه دیگر بروز بینش رفرمیسم کمپین پرداز، در رابطه با دستگیر شدگان اول ماه مه در ایران است. هدف این کمپین ها گرفتن امضا برای حمایت و تامین همبستگی از این دستگیر شدگان است. اتحادیه های مختلفی از جمله: کنگره کار کانادا، کنفدراسیون آزاد کارگری و امثالهم برای این دستگیر شدگان نامه های اعتراضی به رژیم اسلامی فرستادند. تمام این کمپین ها اما فاقد یک اصل اساسی است. این حمایتها در بهترین حالت در یوزگی راه علاج از آستان مدنیت و حقوق و قانون سرمایه داری است. خیلی از این نوع حمایتها برای دستگیر شدگان تهیه شده است. اتحادیه ها هم ظاهراً حمایت خود را اعلام داشته اند. حتی به جمهوری اسلامی هم اعتراض کرده اند. اما به قول محسن حکیمی دولت بورژوازی ایران همه این اعتراضات را یا قبل از خواندن و یا در بهترین حالت بعد از خواندن به زباله دان می اندازد. در سرتاسر تاریخ سرمایه داری خیلی از فعالین طبقه کارگر در سرتاسر جهان سرکوب شده اند. در کلمبیا، کره جنوبی، چین، افریقای جنوبی، و جاهای دیگر. حمایتها ممکن است از رفیق هم زبان به طور جدا و جدا و تکه پاره بیاید. با رجوع به اتحادیه ها کاری پیش نمی رود. این خود طبقه کارگر و جنبش این طبقه است که باید نقطه رجوع باشد. جنبش طبقه کارگر و همبستگی همه کارگران صرف نظر از ملیت، اتحادیه، بخش و واحد است که باید وارد میدان شود. همبستگی کارگری از یک کارگر با کارگر دیگر، از یک عده کارگر با کارگران دیگر، این پتانسیل را داراست که به یک جنبش قوی تبدیل شود. به نیرویی که علیه سرمایه داری و نظام کار مزدی بتواند عرض اندام کند. جنبشی که آینده را ببیند، جهان بدون بردگی مزدی را ببیند. جنبشی که برای شکست زنجیرهای سرمایه داری دست به کار شود. ما انسانهایی که از ایران مجبور به فرار شده ایم، و در خارج کشور مجبور به امرار معاش هستیم، ناچار از کار کردن هستیم. خیلی از ایرانیان مثل انسانهای دیگر در سرتاسر جهان به

دلایل اقتصادی و یا سیاسی و دلایل زیاد دیگر مجبور به مهاجرت شده اند. اما مهم این است که ما همه خودمان را به عنوان کارگر، مثل دیگر کارگران از کشور های دیگر که به زبان های دیگری صحبت می کنند، ببینیم. ما باید خود را اجزای طبقه کارگر بدانیم. شاید فکر کنیم که چنین هستیم. اما واقعیت چنین نیست. ما همه بر اساس ایرانی بودن با هم جمع می شویم، در کانادا، در فرانسه و جاهای دیگر. بدبختانه و بر خلاف ادعاهای ما، این ایرانی بودن ماست که اساس جمع شدن ماست. در غیر این صورت، باید به این سؤال جواب دهیم که پس چرا با کارگران سوئدی و کانادایی و برزیلی صمیمی نمی شویم؟ چرا با آنان دست در دست هم نمی گذاریم؟.

کمپین های موجود برای دستگیر شدن گان اول ماه مه نمایشی از رفرمیسم و سکتاریسم است. امضا گرفتن و جمع آوری کردن آن، پیکت گذاشتن، اعتصاب، همه به عنوان یک تاکتیک سودمند است. اما آن چیزی که عمیقا غایب است استراتژی جنبش علیه کار-مزدی است. این کمپین ها پس از مدتی منجر به شکست خواهد شد. این کمپین ها باید این ظرفیت را داشته باشند که کارگران در درون آن خود را به مثابه طبقه ببینند. به عنوان مثال، جدیدا شرکت جنرال موتور( کانادا-آنتاریو) خبر از اخراج بیش از ۱۵۰۰۰ کارگر را داده است. این نه مشکل اتحادیه است و نه مشکل ویژه چند تا کارگر. این مسئله کل طبقه کارگر است. کارگران در بخشهای دیگر، و یا در کشورهای دیگر، لازم است که به خودشان هویت اجتماعی ببخشند.

در حال حاضر کمپین های مختلفی برای کمک به رفقای دستگیر شده در جریان است. ما مخالف این کمپین ها نیستیم، اما آن چیزی که این کمپین ها فاقدش هستند ضرورت اتحاد برای سازمان دادن جنبش کارگری است. این کمپین ها به جای رجوع به خود کارگران و قدرت آنها، به اتحادیه ها یعنی به جایی که محل خلع قدرت کارگران است مراجعه می کنند. شاید این نقل قول

از محسن حکیمی مناسب باشد : نگاه کنید ببینید که : « تشنگل کارگری برای حفظ سرمایه داری است یا برای الغای سرمایه داری؟ » \* آیا تلاش این اتحادیه های موجود برای الغای سرمایه داری است؟- مسلماً چنین نیست.

خیلی از ما این مسئله را درک می کنیم که هدف اتحادیه ها الغای سرمایه داری نیست. پس این سوال باقی می ماند که چرا ما خود را تنها به اتحادیه ها محدود می کنیم و خود را جدا از طبقه کارگر قرار می دهیم؟ شاید رفتن به سراغ کارگران و تلاش برای جلب حمایت انترناسیونالیستی توده های کارگر، تلاش برای حضور فعال داشتن در جنبش کارگری کشور محل سکونت و کارهای دیگر از این نوع دشوار به نظر آید. اما تلقی غیرممکن بودن این کار خود گوشه ای از نفی مبارزه طبقاتی است.

\* محسن حکیمی ، "علیه کار مزدی، زمینه ساز سازمان یابی جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری"

مندرج در نشریه علیه کار مزدی، تهران، ۱۳۸۳، ص ۸ .